

منبر برگزیده: ندای عزت و آزادگی

حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی*

اشاره

عزت و آزادگی، پیام ماندگار مکتب اسلام و ندای جاوید حسینی است که در طول تاریخ، الگوی مناسبی برای مجاهدان و آزادی خواهان بوده است. آنچه در ذیل می آید، متن سخنرانی مرحوم فلسفی رحمته الله علیه است که در باره فرمایش تاریخی امام حسین علیه السلام یعنی: «هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»، به تحلیل نشست است. متن مذکور، با اندکی اصلاح و ویرایش در اختیار خوانندگان عزیز قرار می گیرد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا حَبِيبِ آلِهِ الْعَالَمِينَ الرَّسُولِ الْمَوْجِدِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ. قَالَ اللَّهُ الْعَظِيمُ فِي كِتَابِهِ: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا...»^۱

ایام عاشورا است؛ روزهایی است که زن و مرد علاقه مند به اهل بیت علیهم السلام، به یاد حضرت حسین علیه السلام، در مجامع و مجالس اجتماع می کنند و با ذکر وقایع کربلا، به یاد آن حضرت اشک ارادت می ریزند.

به همین مناسبت، امروز در این محضر محترم، پیرامون یکی از شعارهای کربلا که اولین بار از زبان خود ابی عبدالله بیرون آمده و در واقعه کربلا باقی مانده است و دوستان آن حضرت در طول قرون متمادی مکرر این جمله را به زبان آورده اند، [صحبت می کنم]. آقایان و بانوان حاضر در محضر و دیگر قشرهای وسیع مردم ایران در این

* این متن، منبر مرحوم حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی رحمته الله علیه می باشد که به کوشش حجت الاسلام والمسلمین جعفر فکری تهیه و تنظیم شده است.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

انقلاب، این جمله حسین را مکرر به زبان آورده‌اند و آن جمله این است: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»^۱ من می‌خواهم به خواست خداوند امروز پیرامون این جمله قدری صحبت کنم. اولاً توضیح داده می‌شود که این جمله چه معنایی دارد و چرا حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام این جمله را فرمود و ریشه و منشأ این جمله، از نظر اعتقادات ایمانی چیست؟

تعریف عزت و ذلت

کلمه «ذلت»، در مقابل «عزت» است. وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»؛ یعنی ذلت از ما دور است، ذلت در حریم ما راه ندارد، ما را با تن دادن به ذلت کاری نیست، مکتب ما مکتب عزت است، مکتب ما مکتب سرفرازی و علو همت است و پستی‌ها، دنائت‌ها و ذلت‌ها در حریم ما راه ندارد. در واقع، معنای «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»، همین است: ذلت، از ما دور است، ما از ذلت دوریم، ذلت در عمق وجود ما راه ندارد و مکتب ما، مکتب عزّ و عظمت و بزرگواری و صیانت نفس است. اوّل مطلبی را که در این مقام باید به عرض‌تان برسانم، این است که عزّ واقعی، متعلق به خدا است و هر کس خواهان عزّ واقعی است، باید وابسته به خدا باشد.

آثار عزت

آیه‌ای که در آغاز سخن عرض کردم، ناظر به همین مطلب است؛ «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۲؛ کسی که اراده دارد به عزت واقعی برسد، باید به خدا بپیوندد؛ برای اینکه عزت با تمام بال و پرش مخصوص ذات اقدس الهی است و افراد با ایمان، با استمداد از ذات الهی می‌توانند برای خود عز و عظمت به وجود بیاورند. در اینجا جمله‌ای را که در آغاز نبوت، پیغمبر گرامی فرمود، روشن می‌شود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^۳، یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگویند و اگر به مدلول کلمه توحید، مؤمن و معتقد باشید، شما رستگار خواهید شد. آیا واقعاً رستگاری با گفتن کلمه توحید و مؤمن بودن به مدلول آن، به دست می‌آید؟ جوابش این است: بلی، به

۱. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، مرتضی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

دست می‌آید؛ برای اینکه تمام بدبختی‌ها و تمام تیره‌روزی‌ها برای این است که بشر در مقابل غیر خدا تن به ذلت می‌دهد و غیر خدا را می‌پرستد. اگر به غیر خدا پشت پا زد، از پرستش غیر خدا چشم پوشید و یکتاپرست شد، دیگر دچار ذلت و زبونی نمی‌شود. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، معنایش این است: هیچ معبودی در تمام جهان هستی بر حق نیست، مگر ذات اقدس الهی. در واقع، گوینده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌خواهد بگوید: من فقط و فقط در مقابل خدا بندگی می‌کنم و بس. من فقط و فقط خدا را می‌پرستم و بس. بنابراین، غیر خدا را نمی‌پرستم. غیر خدا هر چیز باشد، هر کس باشد و هر موجودی باشد، مورد پرستش و قبول من نیست. این انسان، آزاد است و انسان آزاد، عزیز است و محترم. کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گوید، به عبارت خیلی روشن، معنایش این است که من خدا را می‌پرستم و بس. بنابراین، هواپرست نیستم. شهوت‌پرست نیستم. مقام‌پرست نیستم. ثروت‌پرست نیستم. دچار انحرافات اعتقادی نیستم. در مقام پرستش به هر صورت و به هر شکلی که باشد، من غیر خدا را نمی‌پرستم. نه بت‌پرستی، نه ماه‌پرستی، نه ستاره‌پرستی، نه درخت‌پرستی، نه دریاپرستی، نه هواپرستی، نه ثروت‌پرستی، نه نفس‌پرستی، نه خودپرستی و بالأخره هر چیزی که از قماش پرستش است، از من دور و من از آن منزه‌م. معبود من و پرستیده من، فقط و فقط ذات اقدس الهی است. معنای این حرف آن است که من مقابل بت، تن به ذلت نمی‌دهم، مقابل آفتاب و ماه، تن به ذلت نمی‌دهم، مقابل ثروت، تن به ذلت نمی‌دهم، مقابل میز ریاست، تن به ذلت نمی‌دهم؛ چون پرستیدن، معنای واقعی تن به ذلت دادن است و من فقط و فقط ذات اقدس الهی را می‌پرستم و بس. پرستیدن خدا، سجده در مقابل خدا، تن دادن به ذلت در پیشگاه آفریدگار بزرگ جهان، معنای عزّ واقعی است و معنای عظمت حقیقی است؛ «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۱ تمام عزت‌ها باید متمرکز شود در ذات اقدس الهی.

ملاحظه کنید علی ابن ابی طالب علیه السلام چقدر بلند صحبت کرده و چقدر عالی در این وادی حرف زده. امیر مؤمنان علیه السلام می‌گوید: «الهی کفّی بی عزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفّی بی فخرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^۲ خداوندا! برای من عالی‌ترین عزت، بالاترین عزت و بزرگ‌ترین

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۲، ص ۹۲.

عزت، این است که بنده تو باشم. بارالها! بالاترین افتخار، بزرگ‌ترین افتخار و عظمت برای من این است که مالک من، پروردگار من، مربی من، تو باشی. ببینید علی با آن همه عز و عظمت می‌گوید: افتخار من، این است که بنده خدا باشم و بس. برای من، افتخار این است که خدا پروردگار من باشد و بس. و لذا این علی ابن ابی‌طالب مقابل هیچ کس و در برابر هیچ موجودی هرگز تن به ذلت نداد؛ یک عمر با عز و عظمت و استقلال زندگی کرد و با عز و عظمت از دار دنیا رفت. برای اینکه مطلب بهتر روشن شود، اگر ما به جای خداپرستی، مال‌پرست باشیم، گرفتار طمعیم و آدم طماع، ذلیل است. باید مقابل ثروتمندان کرنش کند و تملق بگوید تا بهره‌ای از آنها برود و چیزی از اموال آنان را به دست بیاورد. آدمی که بنده مقام است، باید در مقابل مقام بالاتر کرنش کند، اظهار بندگی کند، دست ذلت به سینه بگذارد و بگوید مطیع و خاکسارم تا آن مقام بالاتر ابلاغ آن میز را به او بدهد. خلاصه، هر کس اگر اسیر مال است، اسیر شهوت است، اسیر مقام است، اسیر هوای نفس است، گرفتار ذلت است و گرفتار زبونی و پستی است.

بلندی کجا یافت تا پست شد؟ کجا نیستی مایه هست شد؟
 فرومایه را از فرومایگی به گردن فتد رشته بندگی

نقش خداپرستی در ایجاد عزت

اگر بخواهی و بدانی چقدر یکتاپرستی عزت نفس می‌دهد، نگاهی به اختصار به تاریخ مسلمانان صدر اسلام داشته باش که به علت فشار مشرکان ناچار شدند به حبشه مهاجرت نمایند. حدود صد و چند نفر زن و مرد مسلمان از آزار مشرکان و بت‌پرستان به جان آمدند و به پیغمبر گفتند: اجازه بفرمایید یک عده مسلمان‌ها با شما بمانند و یک عده به کشور بیگانه حبشه مهاجرت کنند. پیغمبر هم اجازه داد و متجاوز از صد نفر به حبشه رفتند و بقیه مسلمانان با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود را در شعب ابی‌طالب زندانی نمودند که از شربت‌پرستان آسوده باشند.

وقتی آن صد و چند نفر به حبشه رفتند، مشرکان مکه فهمیدند و هدایایی برای شاه حبشه تهیه نمودند و به وسیله عمرو عاص و دو نفر دیگر از مشرکان برای شاه حبشه فرستادند که آنها بروند و موجبات اخراج آن صد و چند نفر زن و مرد را از حبشه

فراهم آورند. عمرو عاص با آن دو نفر وارد حبشه شدند و نزد شاه حبشه رفتند، پیام گرم اهل مکه را به پادشاه رساندند، هدایا را تقدیم نمودند و گفتند: ای پادشاه! یک مردی در بین ما پیدا شده که مدعی نبوت است. جوانان اغفال شده، گرد او جمع شده‌اند و دین آبی خود را رها کرده و به دین شما هم نگریده‌اند و حرف‌های نو دارند. اینها اخلاص‌گر و ماجراجو هستند. ما این هدایا را آورده‌ایم که شما بگیرید و پیام بزرگان مکه را به شما برسانیم و درخواست کنیم این صد و چند نفر را از مملکت حبشه اخراج نمایید. این سخنان را گفتند؛ اما پادشاه حبشه که مرد بسیار فهمیده و دانایی بود، گفت: من به گفته شما اعتماد نمی‌کنم، باید خود آنها را ببینم و بدانم اینهایی که به مملکت من آمده‌اند، چه می‌گویند. دستور داد در فلان روز معین این عده صد و چند نفری را به دربار نزد پادشاه بیاورند. آمدند و به آنها ابلاغ کردند. مسلمانان که در رأس‌شان جوان بیست و پنج ساله‌ای به نام جعفر طیار قرار دارد، وقتی به آنها ابلاغ کردند که فردا باید به دیدار شاه حبشه بروید، شب جلسه گرفتند و گفتند سخنگوی ما فقط باید جعفر باشد و بس، دیگری سخن نگوید. همه قبول کردند. وقتی که قرار شرفیابی شد، به مسلمانها گفتند: مراسم شرفیابی به حضور پادشاه حبشه را می‌دانید؟ گفتند: نه.^۱ گفتند: شما وقتی وارد شدید، از زن و مرد باید مقابل تخت سلطنت پادشاه حبشه به خاک بیفتید و سجده کنید. این مراسم شرفیابی تمام وزرا و رجال و بزرگان داخلی و خارجی است. مسلمانها در پاسخ آنها چیزی نگفتند. بعد هم به آنها خبر رسید که عده‌ای از مکه آمده‌اند و هدایایی آورده‌اند؛ برای اینکه پادشاه حبشه این صد و چند نفر پناهنده را از کشور خودش بیرون کند. بیرون کردن آنها، به معنای کشته شدن یا حدّ اقل زجر و بلا کشیدن است. بنابراین، این صد و چند نفر در لحظه خطرناکی قرار گرفتند؛ اگر به پیشگاه پادشاه حبشه بروند و پادشاه از آنها ناراضی شود، همه را اخراج می‌کند که در نتیجه گرفتار سرپنجه مشرکان می‌شوند و جان زن و مردشان در خطر است. بالاخره، ساعت شرفیابی رسید و تمام صد و چند نفر در تالار مخصوص شاه حبشه وارد شدند؛ اما بر خلاف انتظار و برنامه، احدی از اینها در مقابل شاه حبشه

۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، قم: بوستان کتاب، چاپ شانزدهم، ص ۳۰۷.

سجده نکردند. آن نمایندگان مشرکان در مجلس، از همین فرصت استفاده کردند و به شاه حبشه گفتند: ملاحظه می‌کنید این عناصر چقدر لجوج و خودسر هستند که حتی مقابل شاه حبشه هم سجده نکردند. وقتی وارد شدند، از آنها سؤال شد که چرا در مقابل شاه سجده نکرده‌اید؟ مگر به شما نگفته بودند که برنامه شرفیابی سجده کردن است. وقتی همه ساکت شدند، جعفر به زبان آمد و گفت: ای پادشاه! طبق برنامه پیغمبر اسلام، ما فقط و فقط خدا را سجده می‌کنیم و بس. ذلت ما، خاکساری ما، پیشانی خاک‌آلود ما و صورت به خاک گذاردن ما منحصرأ در مقابل خدا است و مقابل غیر خدا، هر که باشد و دارای هر مقامی که باشد، سجده نمی‌کنیم. شما ببینید مسلمانان این قدر شهامت، این قدر عزت نفس و بزرگواری از خود نشان دادند. بندهای دل حصار لرزید که الآن شاه می‌گوید همه اینها را از مرز مملکت بیرون کنید؛ اما آنها تمام این مشکلات را به جان خریدند و برای تمام مصائب آماده شده‌اند و حتی حاضر نیستند برای حفظ جان‌شان یا سلامتشان، در مقابل غیر خدا تن به ذلت بدهند. این، مکتب اسلام است.

شاه حبشه عصبی نشد و گفت: پیغمبر شما چه می‌گوید؟ جعفر عالمانه یک خلاصه‌ای از دین اسلام برای پادشاه حبشه بیان کرد و گفت: ای پادشاه! مردم مکه بت می‌پرستیدند، بچه‌ها را زنده به گور می‌کردند، به زنان بی‌احترامی می‌نمودند، آنها را سر گذر می‌فروختند، قطع رحم می‌کردند و اموال مردم را به زور می‌بردند؛ اما پیغمبر اسلام آمد اینها را دعوت به توحید کرد، بت‌ها را مطرود دانست، قطع رحم را غدغن کرد و کشتن دختران را ممنوع کرد. پادشاه حبشه گفت: صد هزار آفرین! چه تعالیم عالی و دستورهای خوبی! شما در مملکت من بمانید. آنگاه با کمال عظمت و احترام به تمام نمایندگان مشرکان گفت: بروید و از مملکت من خارج شوید. من اینها را نه اخراج می‌کنم و نه به شما می‌سپارم. سخنان اینها، بسیار اساسی و عالمانه است.

این ماجرای تاریخی را برای این گفتم که عزت، عظمت، بزرگی و آقایی روشن شود؛ تن به ذلت ندادن در همه جا و همه چیز؛ نه تن به ذلت در مقابل آفتاب و ماه، نه تن به ذلت در مقابل شهوت و ثروت، نه تن به ذلت در مقابل مقام و قدرت، نه تن به ذلت در مقابل کاخ سفید امریکا، نه تن به ذلت در مقابل کاخ کرملین، نه تن به ذلت در مقابل قدرت مادی غرب، هیچ جا تن دادن به ذلت، در حریم اسلام راه ندارد.

جایگاه عزت در اسلام

اسلام، دین عز است، دین عظمت و بزرگی و آقایی است و توحید. در اسلام، پرستش غیر خدا ممنوع و حرام است. کلمه «پرستش»، فقط به معنای خداپرستی است. نفس پرستی، شهوت پرستی، هواپرستی، مال پرستی، شاه پرستی، میز پرستی، مقام پرستی، درخت پرستی، همه و همه و حتی پیغمبر پرستی، علی پرستی، حسین پرستی، امام صادق پرستی، تمام حرام است. هر چه ذلت، التماس، جزع، سجده و صورت به خاک مالیدن است، مقابل خدا است. کسی که گوینده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، در واقع می گوید: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»، ما را با ذلت چه کار است؟ ما را با زبونی چه کار است؟ ما ذلت مان فقط در مقابل خداوند است. به قدری اولیای دین مراقب این مطلب بودند که پیغمبر می فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»^۱ حلال نیست یک نفر مسلمان موجبات ذلت و خواری خودش را فراهم آورد. روایت دارد پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار بود و به مقصدی می رفت. یک نفر رسید پای رکاب پیغمبر و گفت: یا رسول الله! من سؤال دارم. فرمود: بیا به ترک من سوار شو و سؤال را بگو. گفت: من پای رکاب شما پیاده می آیم و سؤال را می گویم. به ترک شما سوار شدن، خلاف ادب است. حضرت فرمود: من اجازه نمی دهم پای رکاب من پیاده بیایی. یا به ترک من سوار شو، یا برو آنجایی که من می روم تا تو را آنجا ملاقات کنم و با هم صحبت کنیم. پیغمبر نمی خواهد یک نفر مسلمان به قدر پیاده رفتن در رکاب پیغمبر ذلت پیدا کند.

گویند یک نفر آمد خدمت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام رسید و گفت: یا بن رسول الله! الآن احتیاجی دارم، اجازه بفرمایید بگویم. حضرت فرمود: اجازه نمی دهم. در گفتن، ذلت است. خجالت می کشی و شرمسار می شوی. برو بنویس و نوشته خود را بیاور که بینم. اگر توانستم، عمل می کنم. رفت و نوشت و آن را خدمت امام داد. آقا دید نوشته پانصد دینار طلا مقروضم و طلبکار به من فشار آورده است. حضرت نامه را دید و گذاشت زیر تشک و به اندرون منزل رفت و دو کیسه آورد؛ در هر کیسه پانصد دینار طلا بود.

۱. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش، ش ۲۵۵۷.

گفت: یکی را برای قرضت بده و دیگری را سرمایه زندگیت کن؛ ولی هرگز تقاضا نکن، تن به ذلت نده و زیر بار ذلت نرو.^۱

دست طمع که پیش کسان کرده‌ای دراز

پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش

نامه عبیدالله بن زیاد

من این مقدار مقدمه گفتم، برای اینکه وارد بحث کربلا بشوم و «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ» را از نظر ریشه و مبنا بیان کنم. روز چهارم یا پنجم محرم بود و حسین بن علی علیه السلام با یاران خود در خیمه نشسته بود. یک سوار از طرف کوفه آمد تا رسید و مقابل حضرت حسین علیه السلام از مرکب پیاده شد. یک نامه در دست داشت. نامه را به حسین بن علی علیه السلام داد. نامه از طرف عبیدالله زیاد است که در آن نوشته: ای حسین! اطلاع پیدا کردم وارد کربلا شده‌ای. به شما بگویم که یزید امیر مؤمنان و فرمان‌روای مملکت، به من دستور داده و گفته: عبیدالله! نه در بستر راحت استراحت کن و نه شکمت را از غذا پر کن؛ مگر اینکه به حسین اخطار کنی که یا باید تن به مرگ بدهی و با لبه تیز شمشیر قطعه‌قطعه شوی و یا باید به حکم یزید که در رأس مملکت است، بی‌قید و شرط گردن نهی و مطیع فرمان من و فرمان یزید باشی. نامه‌رسان ایستاده و آقا نشسته نامه را خواند.

نمود عزت‌مندی امام علیه السلام در برابر نامه عبیدالله

وقتی امام حسین علیه السلام از مدلول نامه آگاه شد، نامه را به زمین انداخت و فرمود: هرگز به رستگاری نمی‌رسند آن مردمی که رضای مخلوق را با غضب الهی معامله کردند؛ یعنی برای اینکه یزید خشنود شود، خدا را به غضب می‌آورند. این جمله را فرمود و ساکت شد. نامه‌رسان انتظار داشت که آقا بگوید کاغذ و قلم بیاورند و جواب نامه را بنویسد؛ اما حضرت ساکت شد. نامه‌رسان گفت: یا بن رسول الله! این نامه جواب ندارد؟ امام فرمود: خیر، نویسنده نامه خود را مستحق عذاب الهی کرده و جواب ندارد، برو. نامه‌رسان برگشت رفت و چگونگی برخورد امام حسین علیه السلام و سخنان ایشان را به عبیدالله گفت. وقتی این خبر به عبیدالله رسید، یکپارچه خشم شد و به فکر انتقام افتاد.

۱. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۷.

امام علیه السلام روز عاشوار آمد و مقابل مردم گفت: ای مردم! این انسان آلوده به من نامه نوشته و مرا مخیر کرده بین دو امر: **السَّلَّةُ وَالذَّلَّةُ**؛ شمشیر و ذلت. به هوش باشید که او می‌گوید: ای حسین، یا باید در گودال قتلگاه قطعه‌قطعه شوی، یا بی‌قید و شرط مطیع من و یزید بن معاویه باشی. وقتی حضرت این خبر را داد، فرمود: **«هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»**؛ ما زیر بار ذلت نمی‌رویم، ذلت از ما دور است. **«يَأْتِي اللَّهُ لَنَا ذَلِكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»**^۱ خدا راضی نیست که حسین ذلیل شود، پیغمبر راضی نیست که حسین ذلیل شود و افراد با ایمان و پیروان مکتب اسلام نیز راضی نیستند که حسین ذلیل شود. این، حکم شرع است که: **«لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»**^۲ آنگاه فرمود: من در دامن زهرا بار آمده‌ام، من در آغوش علی تربیت شده‌ام، پدر و مادر من یک لحظه تن به ذلت نداده‌اند و ما را بر روش خودشان تربیت کرده‌اند. حالا با همه این حرف‌ها من بیایم و در مقابل این نامه، ذلیل عبیدالله و یزید بشوم، هرگز؛ **«هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»** حضرت این جمله را در عرصه کربلا روز عاشورا گفت. آن وقت روز عاشورا نیز مقابل مردم خطاب به همه، مخصوصاً به یک نفر به نام شبت بن ربیع گفت: شبت! تو نامه نوشتی که با مسلم بیعت کرده‌ای و آنگاه مرا دعوت کردی. به دو سه نفر دیگر هم گفت: شما نیز نامه نوشتید؛ اما چقدر بی‌حیایید که نخست مرا دعوت کردید، ولی حالا آمدید با من بجنگید. آنگاه حضرت در ادامه فرمود: **«وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أُفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ»**^۳ به خدا نه مانند بردگان دست ذلت مقابل شما دراز می‌کنم و نه مانند عناصر ضعیف النفس از مقابل شما فرار می‌کنم؛ بلکه می‌ایستم و خود را با خون خودم رنگین می‌کنم و با چهره سرخ شهادت از دنیا می‌روم و زیر بار ذلت نمی‌روم. این، مکتب حسین است.

الان هم در مقابل یزیدها و عبیدالله‌های زمان قرار گرفته‌ایم؛ عناصری فاسد که در کاخ کرم‌لین یا کاخ سفید امریکا نشسته و یکصدا با تمام مستکبران ما را به ذلت فرا می‌خوانند و تهدید می‌کنند که با تمام قدرت به شما هجوم می‌بریم؛ یا باید دو مرتبه به

۱. حرانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، پیشین، ص ۲۴۰.

۲. سوره منافقون، آیه ۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

استعمار، استثمار، استکبار و استعمارِ ما تن در دهید و بنده و ذلیل ما باشید یا اینکه به جنگ شما می‌آییم. اما زن و مرد مسلمان ایران همچون آقایش حسین وقتی در مقابل چنین جریانی واقع شد و گفت: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ»، امروز هم ملت ایران باید بیدار باشد؛ زیرا امریکا مار زخم‌خورده است و دولت‌های مستکبر نیز از اسلام سیلی خورده‌اند. اگر انقلاب ضربه ببیند، فعالیت مردم سست شود، مردم از وظیفه‌شناسی باز ایستند و سلطه امریکا تثبیت شود، این دفعه زن و مرد ملت ایران را به بردگی می‌کشند و انواع بدبختی‌ها را برای‌شان مهیا می‌کنند. به هوش باشید، بیدار باشید، متوجه باشید و به وظایف قطعی خود در جهت تداوم انقلاب و ثبات و استقامت عمل کنید و خون شهیدان عزیز را زنده نگاه دارید؛ وگرنه دنبال شکست انقلاب، خواری و بدبختی است. این ماییم و این تشخیص وظیفه بین خود و بین ذات اقدس الهی. خدایا! به حقیقت حسین بن علی علیه السلام زن و مرد ایران را در این انقلاب مقدس به وظایف حتمی و قطعی که دارند، راهنمایی و تأیید بفرما. خدایا! به حقیقت حسین بن علی علیه السلام موجبات پیروزی و غلبه رزمندگان اسلام را به نفع قرآن، به نفع اسلام، به نفع حسین، به نفع ایران و ملت ایران فراهم بفرما!

ذکر مصیبت

امروز مقداری برای‌تان از شیرخوار ابی‌عبدالله صحبت می‌کنم. شب عاشورا وقتی حسین علیه السلام با اصحاب خود صحبت کرد و گفت همه کشته می‌شوید، قاسم که نوجوان بود و سخنان حسین علیه السلام را استماع می‌کرد، یک وقت به صدا در آمد و گفت: عمو جان! من هم کشته می‌شوم؟ در روایت آمده که: «فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ؛^۱ یعنی امام حسین علیه السلام به این بچه عنایت کرد؛ اما عنایت آمیخته به خوف و خشیت؛ چون «اشفق منه» به معنای ترس است؛ ولی «فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ»، یعنی عنایت آمیخته به ترس؛ یعنی عنایتی به قاسم کرد، اما در عین حال، می‌ترسید. چرا می‌ترسید؟ چون اگر آقا به این بچه سیزده‌ساله بگوید: بله، کشته می‌شوی، به او شوک وارد می‌شود و جیغ می‌زند و فریاد می‌کند. آقا با عنایت آمیخته به ترس، توجه به او کرد و قبل از اینکه جواب مثبت یا منفی بدهد، گفت: قاسم

۱. خضیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت: نشر بلاغ، ۱۴۱۳ق، ص ۲۰۴.

جان! مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۱ از عسل شیرین تر است. تا قاسم این حرف را زد، حسین راحت شد و گفت: بله، قاسم جان! فردا تو را هم می‌کشند و بعد علی اصغر شیرخوار را هم می‌کشند. قاسم گفت: عجب عمو جان! یعنی کار به اینجا می‌رسد که این دشمن به خیمه‌های حرم حمله می‌کنند؟ به زن‌ها و بچه‌ها حمله‌ور می‌شوند؟ و حتی کار به اینجا می‌رسد که علی اصغر شیرخوار را می‌کشند؟ حضرت فرمود: آری، کار به اینجا می‌کشد.

امام حسین علیه السلام برای وداع با اهل بیتش آمد و گفت: «نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ»^۲ بچه شیرخواره را هم بیارید تا از او خداحافظی کنم. بچه را آوردند و به دست ابی‌عبدالله علیه السلام دادند. این بچه که شیر نخورده، در واقع، هم گرسنه است و هم تشنه. آقا دید که عطش، این بچه را تلف می‌کند. خوب، آقا در اینجا یک وظیفه شرعی دارد و آن وظیفه این است که اگرچه دشمن آب را به روی سربازان و نظامیان و افسران بسته، اما ممکن است لشکر کوفه بگوید ما خبر نداشتیم که این بچه شیرخواره هم تشنه است؛ اگر خبر داشتیم، آب می‌دادیم. آقا برای اتمام حجت گفت: بچه را بپیچید و به من بدهید. بچه را در یک پارچه سفید پیچیدند و به حضرت دادند. ابی‌عبدالله در حالی که بر اسب سوار بود، مقابل لشکر آمد تا این بچه را به مردم نشان بدهد. شما فکر کنید حسین چگونه بچه را نشان بدهد که بتواند حرف هم بزند.

من گمان می‌کنم حسین که سوار بر اسب است، با مشت کتف بچه را گرفته و آن وقت دست خود را بلند کرد. در این حالت، به طور طبیعی، بچه پاهایش به دست اباعبدالله چسبیده و به آرنج حضرت رسیده است. آدم بزرگ گرسنه و تشنه نمی‌تواند سرش را روی گردن نگه دارد، چه رسد به بچه شیرخوار. وقتی آقا آن طفل را بلند کرد، سر بچه هم به مشت ابی‌عبدالله تکیه داد؛ پس سر بچه از پشت به دست امام علیه السلام تکیه داده و پاهایش نیز تا آرنج ابی‌عبدالله آویخته شده و این وضعیت نشان می‌دهد که روی حسین علیه السلام هم به مردم است. در این حال، گفت: مردم این شیرخواره را آب بدهید.

۱. همان.

۲. سید بن طاووس، اللهوف علی قتل الطفوف، نشر جهان، ص ۱۱۷.

امام علیه السلام حجت را بر دشمن تمام کرد تا فردا نگویند ما نمی‌دانستیم. آقا حسین علیه السلام رو به دشمن است و دارد حرف می‌زند و بچه هم روی دست حضرت علیه السلام است. بچه به خاطر گرسنگی و تشنگی و ضعف زیاد تکان نمی‌خورد. همین‌طور که آقا داشت حرف می‌زد،^۱ یک وقت دید بچه روی دستش می‌لرزد. نگاه کرد دید قنداقه غرق خون شد؛ گلوی بچه مقابل دشمن بود و دشمن با تیر گلو را هدف گرفت و بچه را کشت. آقا ابی‌عبدالله قنداق غرق خون را به طرف خیمه‌های حرم برد. سکینه در خیمه ایستاده بود. از دور به قنداق غرق خون نگاه کرد. بعد به میان خیمه دوید و صدا زد: عمه بیا علی را هم کشتند. پدرم نعش علی را به خیمه آورده. ام کلثوم قنداق غرق خون را گرفت و بعد توی خیمه شروع به راه رفتن و نوحه خواندن کرد.

من به یاد دارم که نقل‌های خیلی ریز تهیه می‌کردند و هر وقت بچه بهانه می‌گرفت، دو سه تا از این نقل‌هایی ریز را مقابل بچه می‌ریختند. بچه وقتی یکی دو تا از اینها را می‌خورد، از پستان مادر غافل می‌شد. این از شیر گرفتن، حدود یک سال و نیم تا دو سالگی بچه انجام می‌شود. وقتی مادر این بچه شیرخواره غرقه به خون را می‌بیند، می‌گوید: دلم برای این بچه تشنه‌لب و صغیر می‌سوزد و آتش گرفته. اولاً این بچه هنوز شیرخوار بود و زمان از شیر گرفتنش نرسیده بود؛ اما در میدان کربلا این بچه شیرخواره را از شیر گرفتند. در دنیا وقتی می‌خواهند شیرخواره را از شیر بگیرند، با نقل‌های ریز از شیر می‌گیرند؛ اما این مردم در کربلا این بچه را با تیری که به حلقومش زدند، از شیر گرفتند.

پروردگارا! به اسلام و اسلامیان قوت عنایت بفرما! مسلمانان را در پناهت محافظت بفرما! رزمندگان اسلام را به پیروزی نهایی برسان! دست اجانب و ضد انقلاب را از این کشور قطع بفرما! به امام امت، رهبر انقلاب، سلامت و طول عمر عنایت بفرما! فرج حضرت بقیة الله را نزدیک بفرما! «والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته».

۱. ر.ک: قمی، شیخ عباس قمی، نفس المهموم، قم: انتشارات بصیرتی، ص ۳۴۹.